

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

خب در این بخش بعدی متعرض متن روایت عمر ابن حنظله شدیم، عرض شد که این روایت را متاسفانه در این کتاب جامع الاحادیث در دو باب آورده، مخصوصا در باب عدم حجیت قیاس که به شماره ۱۳۰ در این چاپی که دست من هست در باب هفتم از مقدمات و هنوز هم برای من وجهش واضح نیست، آن وقت چون به اصطلاح اصل نسخه را از کافی نقل کرده و عرض کردیم شیخ طوسی یک سندی دارد که با کافی اول سند یکی است که توضیحاتش را دادیم و دو مرتبه مرحوم شیخ طوسی از کتاب نوادر محمد ابن علی ابن محبوب. عرض کردیم بین نسخه اول شیخ طوسی با کلینی خیلی اختلاف کم است اما دومش اختلاف زیاد است، نه زیاد زیاد، نسبت به این مورد اختلاف دارد و بیشترین اختلاف نسخه صدوق است با این دو تا نسخه و عرض شد که مرحوم آقای در این کتاب جامع الاحادیث بین این سه نسخه فاصله انداخته، نسخه صدوق را جداگانه آورده در اول باب ۶ و این دو نسخه شیخ طوسی و نسخه کلینی را در شماره ۱۳۰ در آخر باب ۷ عدم حجیت قیاس آنجا آوردند لذا اگر من الان نسخه را می خوانم از روی نسخه کافی و دو نسخه مرحوم شیخ طوسی است، دیگه با نسخه صدوق فعلا حال مواجهه نداریم. چون باید برگردیم، هفتاد هشتاد صفحه فاصله انداخته، دیگه آقایان اگر خواستند بعد نگاه بکنند.

و رسیدیم به بخش اول این روایت در باب ترجیح به قول آقایان و در باب حجیت به قول بنده و آن روایت اول، اولین چیزی که به قول آقایان جزء مرجحات آمده شهرت است و دیروز یک توضیحاتی را عرض کردیم راجع به کلمه فإن المجمع علیه لا ریب فیه، یکی سر کلمه فاء فإن بود که توضیحاتش گذشت و یکی الف لام المجمع علیه، فإن المجمع علیه، طبعا دو تا احتمال اساسی است، یکی این که الف لام عهد ذکری باشد چون نفس کلمه مجمع علیه تکرار شده است، چون قبلش دارد يُنظر إلى ما کان من روایتها المجمع علیه

اصحابک، دیگه من نسخه بدل ها را نمی گویم چون این طول می کشد، مثلاً در کافی من دارد، المجمع علیه من اصحابک، اما در کتاب تهذیب من ندارد، المجمع علیه اصحابک.

علی ای حال در این جا کلمه مجمع علیه مثل إنا ارسلنا إلی فرعون رسولا، در سوره مزمل، فصعی فرعون الرسول، الف لام عهد ذکر است یعنی همین رسولی که برای موسی فرستادیم نه این که فرعون یک رسول دیگر و یک پیامبر دیگری را عصیان کرد. یکی از حضار: الف لام موصوله می تواند عهد ذهنی هم باشد؟

آیت الله مددی: فرقی نمی کند، الف لام آن عهدیش یا جنسیتش فرق نمی کند.

آن وقت عرض کنم که این راجع به کلمه ال و احتمال هم دارد که مراد جنس باشد یعنی جنس مجمع علیه. آن وقت اگر عهد باشد خصوص مجمع علیه نقلی را می گیرد، اگر جنس باشد مطلق مشهور، مطلق مجمع علیه را می گیرد.

یکی از حضار: چون فرد نامعین است

آیت الله مددی: نه، اصلاً فرد نیست، طبیعت است. آن فرد غیر معین عنوان نکره است، چیز دیگری است، این جا نه طبیعت است، طبیعت مجمع علیه، این طبیعت یعنی هر امری که مجمع علیه، حالا این مجمع علیه باز احتمالات روی این حساب می آید، مجمع علیه نقلی باشد، مجمع علیه عملی باشد، مجمع علیه فتوی باشد، مجمع علیه مسائل اجتماعی باشد، دیگه در هر چیزی حتی در مسائل کلامی باشد، آنی که مجمع علیه است. ببینید عنوان مجمع، هر چیزی که مجمع علیه است لا ریب فیه، ریبی در آن نیست.

البته اگر عهد ذکر باشد که خصوص مجمع علیه نقلی مراد باشد آن وقت بیشتر می خورد به این که لا ریب را اضافی بگیریم که به باب تعارض بخورد اما اگر ذات مجمع علیه باشد به لا ریب فیه حقیقی هم می خورد نه لا ریب فیه اضافی، اول هم گفتیم فاء برای تقریب باشد یا تعلیل باشد، آن هم تاثیرگذار است به این که لا ریب حقیقی باشد یا لا ریب فیه اضافی باشد.

پس یک نکته هم راجع به الف لام است و احتمالاتی که در این جا بود المجمع علیه.

بحث دیگره راجع به کلمه مجمع علیه است که آیا مجمع علیه به معنای همین که ظاهر لفظ است یعنی چیزی که اتفاق بر آن است، همه با او موافقتند، این اگر باشد با مشهور نمی سازد چون بالاخره در مشهور یک شاذی در مقابل است، مجمع علیه باید مثلاً همه اتفاق و لذا گفته شده مراد از این روایت مبارکه از مجمع علیه دقت بکنید، چون صحبت این است که بگوئیم شاذ الذی لیس بنادر قبلش آمده، صحبت شاذ هم آمده. از آن ور هم می گویم مجمع علیه. لذا این جور تصویر کردند که دو تا

یکی از حضار: لیس بمشهور

آیت الله مددی: الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک.

آن وقت این جور توجیه کردند، دقت بکنید، گفتند مراد این روایت این است که عمر این حفظه که به حضرت می گوید حضرت می فرماید گاهی یک خبر را ده نفر از اصحاب نقل کردند. یک خبر دوم را نه تا از این ده، یکی از این ده تا نقل کرده است. پس مجمع علیه یعنی متفق علیه یعنی واقعا اجماع، یعنی همه. پس این فرض این است، نه این که مشهور و شاذ.

اصطلاحاً مشهور و شاذی که ما می گوئیم و الان بنای آقایان در باب ترجیح است مثلاً یک خبری را پنج نفر نقل کردند یا مشایخ اربعه نقل کردند. یک خبر دیگره را فقط یک نفر نقل کرده است، این را اصطلاحاً ما مشهور و شاذ می گوئیم، این طوری است دیگره. آن وقت این با مجمع علیه نمی سازد. فإن المجمع علیه نمی سازد لذا آمدند این جور تصویر کردند که مراد امام این است که دو تا خبر یکیش را تمام ده نفر از اصحاب نقل کردند. یکی دیگره را یک نفر از این ده نفر، نه خارج. پس آن خبر اول مجمع علیه است که همه نقل کردند. خبر دوم شاذ است یک نفر از این ده نفر نقل کرده است، لکن الان بحثی که در حدیث می شود این طور فرض نمی کنند یعنی فرض این جور نیست، فرض این جور نیست که آن خبر مشهور را همه نقل کردند شاذ را یک نفر، این فرضی را که آقایان می گویند این فرض این طور نیست الان. این فرضی که الان هست این است که یک خبری را نه نفر نقل کردند و یک خبری را یک نفر، این جوری فرض می کنیم. دیگره آن یک نفر آن خبر نه تایی را نقل نکرده است تا بشود شاذ.

یکی از حضار: یعنی یک نفر دو جور نقل کرده است.

آیت الله مددی: این بر فرض اول

اما آنی که الان عملا دارند یک نفر یک جور نقل کرده و نه نفر هم یک جور نقل کرده است. الان عملا این طورند، در فقه این طورند. یک نفر فرض کنید در کتاب محاسن برقی یک جور نقل کرده، در کافی و تهذیب و استبصار و من لا یحضر و فرض کنید علل الشرائع و خصال همان مضمون آمده لکن خلافش آمده پس گاهی اوقات چهار تا، پنج تا، یک جور نقل کردند ولی یک نفر یک جور نقل کرده نه این که آن جور آنها را نقل کرده است لذا آمدند گفتند یعنی دو تا احتمال روی کلمه مجمع علیه هست، یکی این که مراد از لفظ مجمع علیه همان معنای ظاهریش اراده بشود، اتفاق. این اتفاق هم فرضش این است یعنی باید بگوییم امام این جور فرض کرده لکن انصافا این فرض خلاف واقع است یعنی باید آن یک شاذ و آن حدیث مشهور را هم نقل کرده لکن اضافه بر او یک حدیث تنها نقل کرده است. این معنا خیلی بعید است

پس دو تا احتمال هم سر کلمه مجمع علیه پیدا شد، یک احتمال این که مراد از مجمع علیه واقعا معنای ظاهریش اراده باشد، اتفاق بر نقل او هست، یک معنای دیگه نه، بیشتر، مراد از مجمع علیه یعنی بعبارة اخرى مثلا اکثریت مطلق، مشهور، عدد سنگین آن را نقل کردند. یک نفر در مقابل عدد سنگین نقل کرده این طوری، فرض این جوری بگیریم.

خب بنا بر این پس مجمع علیه دو احتمال دارد و ظاهرش و العلم عند الله باید همین معنای دوم مراد باشد چون خود امام فرمود انظر إلی ما کان من روایاتهم أنى فی ذلك الذی حکما به المجمع علیه من اصحابک، المجمع علیه، تعبیر المجمع علیه کرده فیوخذ به من حکمنا و یترک الشاذ الذی لیس مشهورا عند اصحابک، با این که تعبیر به مجمع علیه کرده در مقابلش شاذ را آورده پس مراد از مجمع علیه

مراد مشهور است نه مراد همان اتفاق باشد. خب حالا چرا؟

یکی از حضار: شاذ مشهور هم داریم؟ پس این قید چیست؟

آیت الله مددی: قید توضیحی است، الشاذ الذی لیس بمشهور.

این در مقابل آن متفق علیه است. پس مراد از، دیروز هم عرض کردم در کتب اهل سنت چون بعضی ها وارد نیستند، یک حدیثی است و قد روی ابن عباس عن رسول الله، بعد می گویند متفق علیه، خود اهل سنت زیاد دارند، متفق علیه. اینها خیال می کنند متفق علیه یعنی این بالاتفاق همه روایت درست است، نه این که درست است، اتفاق کردند بر نقل حدیث. نه عرض کردیم اصطلاح متفق علیه یعنی شیخین، بخاری و مسلم نقل کردند ولو بقیه نقل نکرده باشند چون کرارا عرض کردم گاهی اوقات یک حدیثی را فقط بخاری نقل کرده است و لذا می گویند صحیح علی نقل بخاری، اما فرض کنید مسلم نقل نکرده، در کتب دیگر هم نقل نکردند، اما بخاری نقل کرده است، این جا تفرد به البخاری، تفرد به المسلم هم هست، فرق نمی کند، صحیح علی شرط مسلم، صحیح علی شرط بخاری، مراد این است و این اصطلاحات است دیگر، مثلاً یک حدیثی هست که سابقاً گفتیم، نهی عن بیع ما لم یقبض، عن ریح ما لم یقبض که چهار تا مطلب بود که توضیحاتش را عرض کردیم، خب این حدیث را بخاری و مسلم نقل نکردند. عبدالله پسر عمر و ابن عاص، عبدالله ابن عمر و عاص، ما این را توضیح مفصل دادیم. در کتاب مستدرک نوشته اجماع قائم است بر تصحیح این حدیث، من دیدم بعضی از آقایان شیعه که وارد نیستند نوشتند خب این حدیث بالاجماع صحیح است، توجه نکرده، یعنی وقتی صاحب مستدرک، چون مستدرک یک مشکل هم دارد که مستدرک ما بیشتر این مشکل را دارد. قاعدتا چون ایشان مستدرک علی الصحیحین است باید احادیثی را بیاورد که بر شرط بخاری یا مسلم یا هر دو صحیح باشد اما نیاوردند، آن وقت گاهی خود حاکم صاحب مستدرک یک حدیثی را می آورد، می داند روی شرط بخاری و مسلم ضعیف است، نیاوردند، قبول نکردند لکن خودش به نظرش صحیح است، می گوید و هذا حدیث صحیح الاسناد، این یعنی به نظر من و لذا ما اشکال کردیم که این مستدرک نیست. این اشکال در مستدرک حاکم در همه اش نیست اما در مستدرک حاجی نوری تقریباً در ۹۹ درصدش هست، ۹۸ درصدش چون ایشان احادیثی را نقل کرده که صاحب وسائل اصلاً قبول ندارد، از فقه الرضا نقل کرده، از عوالی اللثالی نقل کرده، از همین کتاب ها، خب ایشان مرحوم صاحب وسائل کلاً اینها را قبول ندارد، اصلاً این مستدرک الوسائل نیست، این نظر مبارک خودش است. این اشکال در مستدرک الحاکم هم هست، اشتباه نشود. مستدرک الحاکم هم، آن وقت لذا بعضی ها را می گوید صحیح الاسناد یعنی به نظر خود من، بعضی ها را می گوید بالاجماع صحیح یعنی غیر از شیخین قبول کردند، مرادش از

اجماع غیر از شیخین است، نه این که همه علمای اهل سنت قبول کردند و إلا خب در راسشان شیخین است که قبول نکردند. متأسفانه گاهی عبارت ها روشن نیست و ما تصادفا در بحث فقه ما یک مقداری این عبارت ما یضمن بصحیحه را گفتم از این کتب عامه استخراج کردیم. حالا من امروز که نگاه می کردم دیدم خود عبارات آنها احتیاج به شرح دارد، قبلش و بعدش و این از وقت ما می گیرد. من همان محل شاهد را می خوانم و اشاره می کنم، وارد بحث نمی شویم چون خیلی طولانی می شود اگر بخواهیم آن عبارت را شرح بدهیم قبلش و بعدش و اشکالاتش عبارت طولانی می شود که نافع برای ما نحن فیه نیست.

پس راجع به کلمه مجمع علیه آن احتمالات سابق را در نظر بگیریم، دو احتمال هست، مجمع علیه به معنای ظاهری خودش یعنی اتفاق لکن خیلی خلاف ظاهر است و مجمع علیه در این جا به معنای مشهور. حالا چرا به مشهور امام می فرمایند المجمع علیه من اصحابک؟ شاید اشاره به این است که وقتی حکم یک روایت خیلی مشهور است اصحاب دیگه به او عمل می کنند، کانما از باب تفعلوا بالخیر تجدوا، خب ما داریم بعدها که مرحوم شیخ در رسائل نقل می کند، اصل نقل ایشان هم از کتاب کشف القناع مرحوم آقا شیخ اسدالله تستری است، خب ایشان انصافا این کشف القناع نکات لطیفی را در باب اجماع دارد، گاهی اوقات می گوید این اجماع هایشان قاعده ای است اصلا، نظائر می آورد، چرا؟ این جوری مثلا می گوید که در این مسئله دو تا روایت صحیحه هست و اصحاب ما به روایت صحیحه عمل می کنند پس اجماع قائم است بر عمل به این روایت، حالا به نظر ایشان روایت صحیح، آن قاعده را هم اصلا خیلی از اصحاب نیاوردند، چطور به آن عمل کردند؟! این خودش یک نکته ای است، چون دارد فیوخذ به من حکمنا، این طور دارد، شاید اشاره به این باشد که وقتی خیلی مشهور بود اصحاب هم در کوفه به همین عمل کردند یعنی در حقیقت امام سلام الله علیه دو تا نکته را در باب این شهرت دارند، یکی شهرت روائی و یکی هم این که بین کوفه هم همین رای مشهور است، شبیه کاری که شیخ طوسی در خلاف کرده است، می گوید دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم، اجماع را با اخبار قاتی می کند، شاید مراد این باشد.

به هر حال پس یک احتمال که به ظاهرش اخذ نکنیم، اگر به ظاهرش اخذ کردیم باید روایتی باشد که همه بالاتفاق نقل کردند و خب طبعا این مصداقش هم کم است، آن وقت در مقابل یک حدیثی باشد که یک نفر نقل کرده، این خیلی مواردش فراوان است. اگر ما باشیم

و ظاهر روایت اما اگر ما باشیم و نص قبلی و شواهد موجود، مراد مشهور در مقابل شاذی است که مشهور نیست، نه مراد مجمع علیه.

پس دو احتمال هم روی کلمه مجمع علیه بود، این یک لحاظ در کلمه مجمع علیه.

یک لحاظ دیگر در کلمه مجمع علیه همان نکته ای بود که به جنس برگردد، بگوییم مراد از مجمع علیه چه در مجمع علیه در نقل باشد

و چه مجمع علیه در فتوا باشد، چه مجمع علیه در اصول دین باشد، در مسائل کلامی باشد، هر چه که بین اصحاب مشهور است، هر چه

که مشهور است، چه در آن روایت باشد و چه نباشد، چه روایتی را که مشهور به آن عمل کردند. ما این مجمع علیه را به معنای مشهور

توسعه بدهیم، دیگه حالا به حسب توسعه ببینیم چند تا احتمال در می آید.

فإن المجمع علیه لا ریب فیه، لا ریب خب واضح است که نفی جنس است و نفی جنس، نفی ریب ممکن است یک: لا ریب فیه ناظر

باشد به مسئله لا ریب حقیقی یعنی اصولا در این ریبی نیست و این به اصطلاح یک نوع معنای حجیت است، یعنی این جور خبری حجت

است، خبری که لا ریب فیه، آقایان یک بحثی را در مورد الفاظ جرح و تعدیل دارند، شاید دیده باشید، یکی از الفاظ جرح و تعدیل ما

هم داریم، در نجاشی عده ای از موارد آمده اما کم است اما اهل سنت بیشتر دارند. از ما بیشتر، کلا هم خیلی زیاد نیست اما از ما بیشتر

دارند و آن لا بأس به، مثلا در شرح حال یک نفر راوی می گویند لا بأس به، یک بحثی کردند که لا بأس به آیا به معنای توثیق هست

یا نه؟ لا بأس به، یک بحث دیگه هم هست که آیا لا بأس در روایات یعنی چه؟ مثلا می گوید اگر این طور باشد لا بأس، یعنی خلافت

فیه الباس، فیه الباس یعنی مکروه است یا حرام است؟ ان شا الله در موارد خودش سابقا متعرض شدیم، ما باشیم و ظاهر ظاهرا مراد حرمت

است لکن به سنت، لا بأس در خلافت حرام است لکن به سنت، نه به کتاب، نه به فریضه.

یکی از حضار: در رابطه با آن بحث فهرستیش لا بأس به که فرمودید ادامه اش هم دارد و کان ثقة پس معلوم می شود ایشان لا بأس به

را

آیت الله مددی: نه جای دیگه هم و تنها هم دارد. زیاد نیست، شاید چهار پنج مورد، شش هفت مورد است. به نظرم زیاد نیست.

ما کمتر از اهل سنت داریم اما معذک کله خود اهل سنت هم زیاد ندارند.

یکی از حضار: تا این جایی که حقیر کمترین دیدم قبلش یا بعدش یک دانه، دو تا دانه، این هم سه تا، سه تاش ثقه ندارد. دو سه تا دیگه ثقه دارد.

آیت الله مددی: همه اش کلا پنج شش تاست، زیاد نیست، حالا من نشمردم.

یکی از حضار: حضرتعالی می فرمایید لا باس آیا جزء ثقات می شوند یا نه؟

آیت الله مددی: نه لا باس تنها، اگر گفت ثقه جای بحث ندارد.

اینجا آمدند گفتند لا باس، اولاً یک بحثی هست چون آن لا باس را نمی خواهم از این بحث خارج بشوم. گفته شده اصلاً باس در لغت به معنای عذاب است، یاتیهم باسنا بیات و هم نائم، در خود آیات باس به معنای عذاب است، اگر عذاب به معنای عقوبت و کیفر است و آن وقت اگر گفت لا باس یعنی عقوبت ندارد، یعنی فیه الباس عقوبت دارد. آن وقت این ملازم با حرمت است. حالا اجمال بحث را عرض کردم نمی خواهم وارد این بحث بشوم. چون می دانید که ما در بحث های خودمان همیشه توسعه می دهیم که ذهن توسعه پیدا بکند و در مسائل هم فکر بشود اما لا باس در رجال، عده زیادی از رجالیون گفتند و ما هم عقیده مان همین است، حالا بنده که در آن حد نیستم، عقیده ام این است که لا باس خودش توثیق است. چرا؟ چون مراد این است، مراد آن مسئله عمل است. چون در خود آیه نباء هم این طور است، إن جئکم فاسقاً نباء فتبینوا، نگفت رد بکنید، گفت دست نگه بدارید، لذا گفتند مفهومی این است که اگر عادل بود فاعملوا، عمل بکنید، چون در آن دست نگه دارید و بررسی بکنید، تبیین بکنید، بررسی بکنید، این یکی اگر عادل بود دیگه بررسی نکنید، یعنی چه؟ یعنی عمل بکنید. لا باس هم همین طور است. اشکال ندارد، یعنی عمل بکن، عمل بکنید حجت است، دقت کردید؟

پس بنابراین کلمه لا ریب فیه یعنی حجیت، مثل لا باس در رجال، فإن المجمع علیه لا ریب فیه، ریبی در او نیست، هیچ نوع ریب و اشکالی در آن نیست چون همین که ریب آمد این مشکل است. عرض کردم شواهد قرآنی هم داریم مثلاً ذلک الکتاب لا ریب فیه، راجع به قرآن با آن عظمتش تعبیر شده لا ریب فیه، إنما المومنون الذین آمنوا و لم یرتابوا، خوب دقت بکنید، خیلی هم این آیه لطیف است، آمنوا اشتقاق یعنی اسناد فعلی است، مومنون اسناد اشتقاقی است، من عرض کردم اسناد فعلی با اسناد اشتقاقی فرق می کند یعنی اگر

ایمان آورد به عنوان عمل و گفت آمَنْتُ بالله، این هنوز صدق مومن واقعی برایش مشکل است، گفت آمَنْتُ کافی نیست، ایمان بیاورد و بعدش هم ریب نداشته باشد می شود مومن، این آیه خیلی جای توجه است. کلمه ریب چون محل کلام است یعنی معلوم می شود که ایمان آوردن خودش یک فعل است، اما مومن بودن به عنوان اسناد اشتقاقی این اضافه بر فعل نکته جدیدی هم می خواهد، آن نکته اش این است که ریب نباشد، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرْتَابُوا، این لا ریب فیه هم اشاره به آن است. یعنی چی؟ یعنی تمام است، مطلبی است که هیچ شبهه ای در آن نیست، لا ریب فیه. آن وقت لا ریب فیه ممکن است که لا ریب فیه اضافی باشد یعنی احدهما نسبت به دیگری یا لا ریب فیه حقیقی باشد، اگر لا ریب فیه حقیقی باشد یعنی فی نفسه، کار نداریم معارض دارد یا نه، خبری که مشهور است لا ریب فیه، بخواید معارض باشد یا نباشد.

آن وقت نکته دوم: اگر بر فرض هم اضافه قبول کردیم آیا فقط لا ریب فیه اضافی را در مورد خود روایت قبول بکنیم یا توسعه بدهیم؟ عده ای معتقدند که توسعه ندهیم در خود روایت یعنی در خود روایت مشهور و غیر مشهور را گرفته. این لا ریب فیه، عده ای هم قائلند که لا ریب فیه در این جا مراد از اضافی است و مراد این است، معیار این است. هر وقت دو تا خبر بود که یکیش بالاضافه به دیگری، نه فی نفسه. ریبش کمتر است، لا ریب فیه بالاضافه به او ولو فی نفسه ممکن است سندش هم ضعیف باشد، لکن بالاضافه به او ریب ندارد این را ما ترجیح بدهیم، ترجیح بدهیم به مطلق عدم ریب فی احد الخبرین. این هم یک احتمال.

پس لا ریب فیه هم باز دو تا احتمال است، آیا در مورد خودش بماند؟ یا تعدی بکنیم؟

نکته این دو تا احتمال هم سر این است که آن فای فان را که برای تعلیل گرفتیم تعبد شرعی صرف بگیریم خب تعدی نمی شود کرد، همین لا ریب فیه که در روایت آمده، اگر تعبد صرف نگیریم و یک نکته عقلانی بگیریم که در پیش عقلا این جوری است. دو تا خبر باشد یکی نسبت به دیگری لا ریب فیه به آن اخذ می کنند، تعدی می شود کرد.

پس دو تا نکته تا این جا در باب لا ریب که آیا حقیقی است؟ اصلا ربطی به خبر دوم ندارد، اصلا خبر دوم چه معارض باشد یا نباشد حجت است، لا ریب، خبری که مشهور است ده نفر نقل کردند، پنج نفر نقل کردند این حجت است و لا ریب فیه، حالا می خواهد در

مقابل شاذی باشد یا نباشد، می خواهد معارض داشته باشد یا نداشته باشد یا نه لا ریب فیه اضافی است. اگر اضافی شد باز دو تا احتمال:

آیا لا ریب فیه اضافی است به همان مقداری که در روایت آمده؟ باید به همان مقدار به لا ریب عمل بکنیم؟ یا تعدی بکنیم به مطلق لا

ریب؟ هر جا دو تا خبر باشد که احدهما نسبت به آخرش لا ریب این ترجیح داده می شود، این هم نکته دوم.

نکته سوم: باز مراد از لا ریب فیه چیست؟ لا ریب فیه عقلی است که این را سابقا هم اشاره کردیم یا لا ریب فیه عقلائی است یا لا ریب

فیه تعبیدی است، شرعی است، آن وقت این تعبیدی هم به معنای این که اصولا تعبید بکند به خبری که لا ریب فیه کاری به معارض ندارد

یا نه لا ریب فیه تعبیدی است به خصوص جایی که معارض باشد، مطلقا نیست، نه این که مطلقا مجمع علیه لا ریب فیه. خب از بحث

دیروز تا امروز معلوم شد که احتمالات فراوانی در همین یک کلمه وجود دارد. فإن المجمع علیه لا ریب فیه.

حالا نظر خود بنده سراپا تقصیر این است که در بین این احتمالات فاء برای تعلیل است، برای تقریب نیست. الف لام برای عهد ذکر

است، برای جنس نیست، مجمع علیه هم به معنای مشهور است، به معنای ظاهرش نیست. مجمع علیه هم مراد مشهور نقلی است، نه فتوا

را شامل می شود و نه عمل را شامل می شود و تعلیل هم عقلائی است نه تعبیدی است، نه شرعی است، نه انحائی که گذشت. عقلائی

است در صحنه اجتماع عقلائی است، لا ریب فیه هم حقیقی است، اضافی نیست و این لا ریب فیه حقیقی هم عقلائی است، این در کل

این احتمالاتی را که ما عرض کردیم معنا و لذا معنای حدیث این می شود اگر کلامی را عده زیادی نقل کردند می شود روی آن قبول

کرد اما این نه این که اگر رأی، الان ما در عده ای از مسائل، مثلا فرض کنید در همین مکتب مارکسیسم مثلا، مارکس یک مطلبی را

نگفته، فرض کنید مثلا من باب مثال، حالا من نمی خواستم وارد بحث های اقتصادی بشوم، این که ما در اقتصاد یک مرحله ای در

سرمایه داری داریم که اصطلاحا به آن انحصار می گویند، مرحله انحصار یا اصطلاح بعضی هایشان امپریالیسم به قول خودشان. خب

می گویند این را مارکس در کتاب کاپیتال، سرمایه نگفته. بعضی ها هم گفتند نه فلان عبارتش مشعر است. خیلی خب حالا گفته یا

نگفته، این عبارت را نگفته اما بلا اشکال بعدها مارکسیست ها این را دیگه مطرح کردند چون مخصوصا لنین این مطلب را گفته و کتابی

هم اصلا در باب انحصار دارد که حالا به قول بعضی هایشان مکمل کتاب کاپیتال حساب می شود. این جا دقت بکنید در این جا نقل از

خود مارکس نشده اما بزرگان این تفکر، بزرگان این مکتب فکری باطل، بزرگان این تفکر باطل این مطلب را گفتند لذا این بحث مطرح شده که حالا که بزرگانشان گفتند قبول بکنیم، رایش مشهور است اما قولش مشهور نیست، انصافا بگوئیم چرا اجمالا می شود اما نمی شود باز به مارکس نسبت داد، نمی شود به صلب تفکر مارکسیسم نسبت داد، حالا این بعد در وقتی که ایشان کتاب کاپیتال را نوشته هنوز سرمایه داری انحصاری آن شکل واقعیش را پیدا نکرده بود بعدها پیدا کرد یعنی از سال ۱۹۰۰ نوشته، بعضی تواریخ هم در آن جا موجود است. من چون نمی خواهم وارد بحث اندیشه های خبیث آنها بشوم غرضم به هر حال در آن جا دارد، انصافش این است که بگوئیم در این تفکر، نتیجه این تفکر این رای گیری خوب است، این بد نیست اما این که این را نسبت بدهیم.

مثلا همین ما یضمن بصحیحه ما یضمن بفاسده را که الان می گوئیم خب بین فقهای شیعه معروف شده، نمی شود انکار کرد اما روایت نداریم، این بگوید فإن المجمع علیه لا ریب فیه، چون مشهور است اشکال ندارد، این از توش در نمی آید، انصافا از این روایت این در نمی آید. بله علمای شیعه طبق قواعدی که از اهل بیت گرفتند این مطلب را گفتند، این مطلب قبول است. طبق قواعد عامه یا مصداق حدیث نهج البلاغه یشیر دفائن العقول، این جزء دفائن العقول است که روی تفکر، روی برنامه های اهل بیت این مطلب را گفتند یعنی به عبارت اخری این ها فرض هایی بوده که بعد شده و فقهای شیعه روی مکتب اهل بیت جواب دادند و عده ای از این ها هم مشهور شده، عرض کردیم مثلا شهرت فتوائی تاریخ دارد، ابتدا شیخ طوسی فرمودند، مطالبی بوده که در روایات نبوده و ایشان فرمودند، بعد از شیخ طوسی هم دویست سال به آن عمل شده، این شد شهرت، شهرت فتوائی این طور است، شهرت فتوائی تاریخ دارد، یک حرف پا در هوایی نیست که بنشینیم برای خودمان بگوئیم.

آن وقت این کلمه فإن المجمع علیه لا ریب فیه شامل این هم بشود؟ خوب دقت بکنید! فإن المجمع علیه شامل این موارد که در روایات نبوده و فقهای شیعه، حالا به قول آقایان مقلده، حالا ما مقلده نمی گوئیم، چون حالا فرض کنید بگوئیم فقیه بودند، مقلد نبودند. چون به آن معنای از تقلید هنوز هم قائل هستند، عده ای هنوز هم حرف های شیخ را تقلید می آورند لکن خودشان را فقیه هم می دانند، اشکال ندارد.

خدمتتان عرض کنم که در این جا این بحث مطرح می شود که آیا فإن المجمع علیه در روایت عمر ابن حنظله شامل اینها هم می شود؟ انصافا نمی شود دیگه، حالا قبولش خیلی مشکل است یعنی قبول این مطلب هم از نظر عقلائی مشکل دارد، من الان مثال عقلائیش هم زدم، مثال شرعیش هم در فقه شیعه زدم. ما در فقه شیعه از این فروع زیاد داریم و عرض هم کردیم که مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط خیلی از این فروع را، اصلا بعضی هایش که از مانحن فیه خارج است، اصلا کلا. به نظرم فروعی مثل مسح خفین هم دارد که اصلا خارج است یا در باب طلاق بعضی از این فروع مثلا، أنت طالق مثلا صد بار یا ۹۷ بار، مثلا. یک چیزهایی هم.

لذا عرض کردیم از این نظر در فقه شیعه بهترین کتاب شرائع است، شرائع هم فقه منصوص ما را دارد و هم عده ای از این فروعی که شیخ یا دیگران تدریجا ابن جنید یا دیگران آوردند، عده ای از اینها را که مطابق با روایات و اینها توانسته استخراج و استنباط بکند اینها را هم اضافه کرده یا شهید اول در کتاب قواعد و دیگران، انصافا خیلی در این جهت زحمت کشیده شده است اما این ها یک طرف این را نسبت بدهیم و بگوئیم امام صادق فرمود حالا که دویست سال علما رای شیخ را قبول کردند پس این لا ریب فیه، مشکل سر این است مثل حرفی که ما نقل کردیم در کتاب احکام، ابن حزم تصریح می کند. خبر صحیح یعنی خبری که یرویه عدل ضابط عن مثله إلی آخر، این می گوید خبر صحیح مصداق آیه مبارکه إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون، اصلا خبر صحیح مصداق ذکر است، یک بحث حجیت است و یک بحث این است که علم می آورد باز یک بحث است و یک بحث این است که آیه قرآن است، این دیگه خیلی عجیب و غریب است، این ها نباید با همدیگر خلط بشود یعنی انصافا این مطالب را نباید خلط کرد. یک بحث این است که آقا چون شیخ طوسی فرموده و فقیه بزرگواری است تفریع درستی کرده، خیلی خوب. عده ای از علما هم بعد از ایشان همان تفریع را قبول کردند، این هم خیلی خوب اما این که امام صادق فرموده باشد این لا ریب فیه، این کلام سر این قسمت است. آنی که ما الان از این روایت مبارکه در می آوریم مراد شهرت نقلی است و مراد از لا ریب فیه هم عند العقلا نه عقلی است و نه تعبد شرعی خاصی است. این در پیش عقلا یک راهی است و لذا در این روایت یک نکته ای را دقت بکنید، امام اصلا بحث سندی نکرد، سندش صحیح است یا صحیح نیست، عدل است، ضابط است، صحیح اعلائی است، اصلا امام صحبت صحیح نمی کند لذا اگر دقت بکنید در آن روایتی که به اسم مرفوعه زراهِ

است نمی دانم دقت کردید یا نه؟ در مرفوعه زرارہ چیز عجیبی کہ در مرفوعه زرارہ هست در آن جا در روایت مرفوعه زرارہ، ببینید قال یا زرارہ خذ بما اشتهر و دع الشاذ النادر، قلت یا سیدی اینہما مشہوران، قال بقول اعدلہما عندک و اوثقہما فی نفسک، این در این روایت نیامده اصلاً، بحث عدالت و ... و لذا یکی دیگر از شواہد برای این کہ این حدیث جعلی است همین است. معلوم است بعد از انتشار اصول این حدیث درست شدہ.

یکی از حضار: یکی از شواہد ہم این است کہ ناظر بہ اختلاف حکمین نیست همین است. مفصول شدہ

آیت الله مددی: من نگفتم، شاید کس دیگر نقل نکردہ.

این شاہد خیلی ضعیف است، اصلاً ارزش علمی ندارد. دقت فرمودید؟ این را دقت کردید؟ یکی این کلمہ متعارضین را دارد، گفتہ در هیچ روایتی در اخبار علاجیہ ما تعارض نداریم. در خود قرآن دارد لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا، اختلاف داریم اما تعارض نہ. یکیش همین اوثق و اعدل آورده. این معلوم می شود این حدیث حدوداً قرن پنجم و ششم جعل شدہ یعنی بعد از انتشار اصطلاحات. یک کسی جعل کردہ، ایشان ہم برداشتہ نسبت دادہ بہ علامہ و زرارہ.

پس تا این جا روشن شد اصلاً حدیث مبارک نکاتی کہ الان در باب حجیت خبر مثل صحت و وثاقت و این جور چیزها، اصلاً ناظر بہ این قسمت نیست. ناظر بہ یک نکتہ عقلائی است و آن این کہ اگر حدیثی را، و لذا ممکن است یک حدیث را دہ نفر نقل کردند لکن بعضی ہایش ہم ضعیفند، چون عرض کردم ضمیمہ احدہما بہ آخر مثل ضم حجر بالحجر نیست، تاثیرگذار است لذا اہل سنت ہم حدیث ضعیف را اگر این یقوی بعضیہا بعضاً، می گویند حسنٌ لذاتہ، حسنٌ لغیرہ، صحیحٌ لغیرہ، این اصطلاحات را دارند، آنہا ہم بعد از این اصطلاحات صحیح و حسن و از این حرفہا باز بہ این نکتہ رسیدند کہ ممکن است شواہد یک حدیثی را تایید بکند.

حالا فردا ان شا الله دیگہ آن بحث حقیقی کہ آیا این در ترجیح است یا در حجیت است.

و صلی الله علی محمد و آلہ الطاہرین